



ژان رنووار

(از آغاز تا پایان)

حسین تهرانی

ژان رنووار دومین فرزند آگوست رنووار، نقاش بزرگ آمریکایی است و جاودان فرانسه، ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۴ در شهر رنووار، جهان گشود. وی در خانواده‌ای رشد کرد که به بیان احساسات و هنرمندانه بیش تر از روشنفکری بها داده می‌شد. نخستین برخورد او با فیلم و سینما در کودکی روی داد. هر چند خود آن را شکست کاملی می‌نامد:

«اولین تجربه من از سینما در سال ۱۸۹۷ شکل گرفت. کمی بیش از دو سال سن داشتم. مادرم تصمیم گرفته بود یک گنجه چوبی برای اتاق خواب «گابریل» از فروشگاه بزرگ «دوفای» بخرد. در آستانه درب ورودی فروشگاه مردی از ما پرسید: آیا می‌خواهید «سینما» ببینید؟ (سینمای مجانی یکی دیگر از نوآوری‌های جبارت آمیز فروشگاه مذکور بود) تازه در صندلی‌هایمان جا به جا شده بودیم که اتاق در تاریکی فرو رفت. دستگاهی هول‌انگیز، اشیای ترسناک نور را به فضایی وهم آلود می‌تاباند و مجموعه‌ای از تصاویر دور از فهم، بر پرده ظاهر می‌شد. به همراه آن، از یک سر اتاق صدای پیانو می‌آمد و از سوی دیگر صدای ضربه‌های چکش آور دستگاه نمایش به گوش می‌رسید. من طبق معمول چیغ کشیدم و ناچار شدند بیروم ببرند. هرگز گمان نمی‌کردم این ضربه‌ها تنگ منقطع بعدها برای من به شیرین‌ترین نغمه‌ها بدل شود... بنابراین اولین رویارویی من با این بت، یک شکست کامل بود.»

ژان اغلب مدل نقاشیهای پدرش بود، هر چند این کار خشنودش نمی‌کرد. جستجوی پدر برای کشف کیفیت‌های جدید نور، او را وامی‌داشت تا به همراه مادرش از پاریس تا روستاهای جنوب فرانسه در رفت و آمد باشد:

«به تابلوهای پدرم نگاه نمی‌کردم اما از آنها خبر داشتم. امپراتوری پدرم، امپراتوری در به دری بود. او مجبور بود تا زود به زود خانه عوض کند.»

این جابه‌جایی‌ها سبب شد تا ژان کوچک علاوه بر فرهنگ

سینما ناامیدی‌ها و موانع بسیاری را بر سر راه من قرار داده‌است. اما شادکامی‌هایی که به من ارزانی داشته، بسیار بیشتر از تلخکامی‌هایی است که به من روا داشته است. اگر قرار بود همه چیز را از نو آغاز کنم، باز هم به فیلمسازی روی می‌آوردم.

«ژان رنووار»

زندگی شهری، بازندگی آزاد و ساده روستاییان نیز از نزدیک آشنا شود:

«هرازگاهی من با یکی از بچه‌های رذل بورگاندی بودم... یا یک پارسی که می‌بایست نوک زبانی صحبت کنم، یا یک جنوبی با صدای از ته حلقوم.»

سال ۱۹۰۲ پس از بازگشت به پاریس مادرش برخلاف میل باطنی همسر خود تصمیم می‌گیرد ژان را وارد کالج سن کروا نماید: «پدرم از تعلیم و تربیت رسمی وحشت داشت... شک و تردید او نسبت به تعلیم و تربیت به این نحو خلاصه می‌شد: در مدارس پروتستان، آدم خطاکار بار می‌آید، اما در مدارس کاتولیک، به خطاهای کوچکتر روی می‌آورد. من دومی را ترجیح می‌دهم.»

برای ژان حضور در مدرسه و دور ماندن از مناطق روستایی و

طبیعت زیبا چندان خوشایند نبود:

«نامیدی تمام وجودم را در برگرفت. اما نمی دانستم که این احساس من تا چه حد قابل توجه بود. دیگر هرگز هیچیک از آن مناظر دیدنی و گام‌های خسته و سنگین کشاورزان را نمی دیدم. هیچکس آن چیزها را نخواهد دید. دنیا تغییر کرده، بهتر یا بدتر شده، نمی دانم. اما یک چیز مسلم است. آرامش از شب‌های این دنیا رخت برپسته است.»

در ده سالگی والکساندرز دوما را کشف می‌کند. سه تفنگداره شاهکار دوما تأثیر بسزایی بر او می‌گذارد:

«هنوز هم در حال کشف او هستم. داستان سه تفنگدار، داستان افتخار بود. بدون آنکه حرفی به زبان بیاورم، در سراسر زندگی به خودم گفته‌ام: من مردی پر افتخارم.»

در ۱۹۱۲ از کالج واکول ماسینا فارغ‌التحصیل شده و وارد دانشگاه و آگزان پرووانس می‌شود. پس از اتمام تحصیلات و اخذ مدرک ریاضیات و فلسفه به ارتش فرانسه ملحق شده و با رتبه گروهبانی در هنگ سواره نظام به خدمت می‌پردازد.

با آغاز جنگ جهانی اول ژان به درجه ستوان دومی نایل گشته و به جبهه جنگ اعزام می‌شود و بر اثر اصابت گلوله‌ای به استخوان رانش، مجروح می‌شود:

«به لطف گلوله ای که تک تیرانداز باواریسی در پایم نشانده، از جبهه مرخص و به بیمارستانی در پاریس منتقل شدم!»
پس از بهبودی مجدداً به جبهه جنگ باز می‌گردد و درخواست می‌کند تا به نیروی هوایی انتقال یابد:

«به دلیل زخمی که برداشته بودم نمی‌توانستم در پیاده نظام، سواره نظام یا توپخانه خدمت کنم. خطر اهزام به انبار مهمات جبهه را قبول کردم... اما فکر این که باید کاری یکخواخت و خسته کننده انجام دهم وجودم را لبریز از تنفر می‌کرد. تنفیری که در آن مدت مرا وادار کرده بود تا دست به کارهای احمقانه بی‌شماری بزنم. اما خوشبختانه با درخواست موافقت کردند و در واحد اسکادران بمب افکن‌ها مامور به خدمت شدم.»

پس از مدتی به آموزشگاه خلبانی انتقال یافته با فراگیری یک دوره آموزش پرواز به عنوان خلبان انجام وظیفه می‌نماید:

«مرا به اسکادران شناسایی منتقل کردند و آنقدر آنجا ماندم تا یک فرود بد به حرفه‌ام در مقام خلبانی خاتمه داد. با این حادثه نیروی هوایی فرانسه چیز زیادی از دست نداد. من خلبانی خیلی خوبی نبودم.»

پس از واحد شناسایی به یک پایگاه نظامی برای انجام کارهای دفتری اعزام می‌شود و اوقات فراغت خود را به تماشای فیلم می‌گذرانند. چارلی چاپلین حاصل کشف این دوره از زندگی ژان می‌باشد:

«به یک سینما دوست متعصب تبدیل شدم. چارلی چاپلین مرا به کیش خود در آورده بود. به جایی رسیدم که روزی سه فیلم بلند می‌دیدم. سینما داشت به من چشمک می‌زد. رفته رفته تفاوت سبک فیلم‌هایی را که کارگردانان مختلف می‌ساختند درک می‌کردم. این مرحله تازه‌یی از رشد من بود. کارگریفت را با علاقه شدیدی دنبال می‌کردم.»

در سال ۱۹۱۸ از خدمت مرخص می‌شود در همان زمان پدرش بر اثر بیماری، فلج و خانه‌نشین شده بود. ژان به پرستاری و مراقبت از او می‌پردازد. وی در همین دوره با «کاترین هسلینگ» یکی از مدل‌های نقاشی پدرش آشنا می‌شود، که این آشنایی منجر به ازدواج بین آندو می‌شود:

«علاقه مشترک به سینما نقش مهمی در تصمیم ما برای پیوند زدن زندگی به هم داشت.»

ژان بنا به خواست پدرش به حرفه سرامیک‌سازی و سفالگری روی می‌آورد. او، کاترین و برادرش کلود، هر سه مدتی به اینکار می‌پردازند:

«ما همه کارها را با دست انجام می‌دادیم. پدرم امیدوار بود که ما با هم در شکل دادن و تزئین اشیای مفید همکاری کنیم. او کارهایی را که دست در آنها نقشی نداشت، غیر مفید می‌دانست.»

با مرگ پدر، ژان تصمیم گرفت موقتاً کار سرامیک‌سازی را کنار گذاشته و به پیشرفت حرفه بازیگری همسرش کاترین هسلینگ کمک نماید:

«باید بر این واقعیت تأکید کنم که من تنها برای اینکه از همسرم یک ستاره بسازم قدم به عالم سینما گذاشتم و قصدم این بود وقتی این مقصود حاصل شد، به کارگاه سفالگری برگردم.»

اما بتدریج سینما برای او به عنوان یک وسیله بیانی خاص نسبت به بازسازی ادبیات و کارهای تئاتری از ارزش بیشتری برخوردار می‌شود:

«ما در رویای ایجاد یک سینمای فرانسوی فارغ از تمامی متعلقات تاتری و ادبی بودیم.»

در سال ۱۹۲۴ فیلمنامه «زنی بدون شادی» را نوشت که توسط آبرودیونه ساخته شد. در همان سال تحت تأثیر فیلم «همسران احمق» اثر «اریک فون اشترهایم» اقدام به ساختن اولین فیلم خود به نام «دختر آب» با بازی همسرش نمود:

«احساس می‌کردم نیاز دارم مکنونات قلبی‌ام را از طریق هنرنمایی ساخته دست خودم ابراز کنم. حال، می‌خواهد این فرآورده یک کاسه چینی باشد، یا یک فیلم.»

ژان برای نمایش فیلم خود با مخالفت صاحبان سینما مواجه می‌شود. آنها نه تنها علاقه‌ای به او نداشتند بلکه فیلم او را نیز ملودرامی ضعیف قلمداد می‌نمودند:

«خیلی خوب است که آدم فیلم قشنگی بسازد، اما بالاخره باید این فیلم را نمایش بدهد. با توجه به این که من خود سینمایی نداشتم و سینما داران هم علاقه‌ای به من نداشتند، عاقلانه‌ترین کار این بود که سینما را رها کنم و خود را در رشته دیگری سرگرم دارم.»

ژان یک فروشگاه عرضه آثار هنری دایر می‌کند و در آن به فروش آثار هنری می‌پردازد:

«من پشت فروشگاه‌ام پنهان شده بودم و تظاهر می‌کردم که سینما وجود ندارد. هر روز صبح به خود می‌گفتم چیزی به نام سینما وجود ندارد.»

مدتی را به همین منوال سپری می‌کند تا تصادفاً به یکی از دوستانش به نام «تودوسکو» بر می‌خورد. تودوسکو مالک یک سینمای آوانگارد (پیشرو) بود که در آنجا فیلم‌های متفاوت را به

نمایش می گذاشت. او تصمیم داشت بخشی از فیلم دختر آب را نیز در برنامه نمایش خود قرار دهد. لذا از ژان و همسرش دعوت نمود تا در نمایش فیلمشان حضور داشته باشند. ابتدا ژان از اینکه بخشی از فیلمش را به نمایش می گذاشتند دلخور و ناراحت شده بود، اما کنجکاویش تحریک شد و تصمیم گرفت به همراه کاترین در نمایش فیلم شرکت نماید و در همانجا بود که باردیگر سرنوشت آنها تغییر کرد؛ فیلم مورد استقبال تماشاگران قرار گرفت:

«همه تماشاگران باهم به پا خاستند. نه حالا دیگر ما قصد نداشتیم کار فیلمسازی را رها کنیم.»

حاصل این تعبیر عقیده نانا دومین فیلم ژان رنوار بود که بر مبنای اثر معروف امیل زولا ساخته شد. در این فیلم نیز کاترین هسلینگ در نقش اصلی ظاهر گشت.

«نانا» مورد استقبال منتقدان قرار گرفت اما با شکست تجاری روبه رو و تقریباً باعث ورشکستگی رنوار شد. او برای بازپرداخت بدهی فیلمش ناچار بود تابلوهای نقاشی پدرش و آگوست رنوار را بفروش برساند. هر چند از این عمل خود ناراضی بود:

«روزگارم با اندیشه کردن در باره شرم زدگی هایم سیری می شد. هر تابلویی که می فروختم، به نظرم می رسید که خیانتی مرتکب می شوم. شهبادر خانه ام قدم می زدم، خانه ای که دیوارهایش آرام آرام اما سنگدلانه لغت می شدند.»

در ۱۹۲۷، ژان از لحاظ شرایط مادی در وضعیت ناگواری قرار داشت. او برای دریافت پول ناچار پیشنهاد یکی از بستگانش را پذیرفت و «مارکیتا» را ساخت. فیلمی انباشته از تمامی کلیشه ها و موارد مبتذل و سزآغازی برای ورود ژان به سینمای تجاری:

«می دانستم که کارگردانی مارکیتا، نقطه پایانی خواهد بود بر «ساختن» یک فیلم به شیوه ای که آدم شعری می سراید و یا قطعه ای موسیقی تصنیف می کند.»

در ۱۹۳۰، ژان و همسرش هسلینگ پس از بازی در فیلم های «کلاهک سرخ»، اثر «آبروتو کاولکاتی» و «شکار پروت» اثر «رخوس کلیمه» از هم جدا شدند. سینمای ناطق همانقدر که برای بسیاری از کارگردان هایی که فعالیت آنها از سینمای صامت شروع شده بود مشکل ایجاد کرد، برای پیشرفت ژان سدی به وجود نیامورد. او با ترکیب صدا و گفت و گو بعد تازه ای به فیلمهایش افزود. مشکل ژان در این دوره شکست تجاری فیلمهایش بود. برای آن که بتواند به فیلمسازی ادامه دهد، ابتدا می بایست ثابت کند که می تواند فیلم هایی بسازد که از لحاظ تجاری موفق باشند

با شروع جنگ در ۱۹۳۷ ژان با درجه ستوان دومی در واحد خدمات سینمایی ارتش مامور به خدمت می شود:

«در خلال این جنگ مسخره، از سربازانی که از خستگی خمیازه می کشیدند فیلم می گرفتم.»

به درخواست موسولینی (که قبلاً فیلم تو هم بزرگ را دیده بود) به رم رفته و در مرکز تجربی سینما، یک رشته سخنرانی در مورد کارگردانی ایراد می کند.

«اقامت ما در رم برایم مکاشفه ای بود. من تدریس در مرکز تجربی و همچنین ساختن فیلم توسکا را آغاز کردم. جنگ مسخره که هنوز در فرانسه ادامه داشت بر زندگی ما در رم بی تأثیر بود.»



ژان رنوار و ژان ورید در هالیوود (۱۹۴۰)

کارگردانی توسکا را با توجه به تدارک آلمانی ها برای تسخیر شهر رم نیمه کاره رها کرده و از ایتالیا می گریزد.

در سال ۱۹۴۰ به دعوت «رابرت فلاهرتی» مستندساز مشهور، به آمریکا می رود:

«آنچه باعث شد تا دعوت به آمریکا را بپذیرم، بازدید دو فرانسوی نماینده انستیتوهای فرهنگی نازی بود. آنان از من می خواستند تا در چارچوب «فرانسه جدید» کار کنم و می گفتند همه امکانات لازم برای ساختن هر فیلمی را که بخواهیم در اختیارم خواهند گذاشت:

«پس از دیدار با فلاهرتی نیویورک را ترک کرده و به هالیوود می رود. در آنجا با مدیر کمپانی فوکس قرن بیستم دیدار می کند:

«با آغوش باز از من استقبال کردند، اما خیلی زود متوجه شدم که آنها انتظار ندارند من به شیوه خودم کار کنم. بلکه می خواستند با روش های هالیوودی کنار بیایم.»

ژان با سماجت و تلاش خود رئیس کمپانی را متقاعد کرد تا به عنوان نمونه، شرایط و امکانات ساخت یک فیلم را برای او فراهم نماید. حاصل کار «مرداب» ۱۹۴۱ می باشد. برای ژان که تاکنون با شیوه هالیوودی آشنایی نداشت، مشکلات فراوانی بوجود آمد:

«من هرگز نتوانستم با جنبه صرفاً صنعتی سینما کنار بیایم. مشکل من در هالیوود این بود و همیشه ناشی از این واقعیت است که برداشتی که من از این حرفه دارم ربطی به صنعت سینما ندارد.»

در ۱۹۴۴ با «دیدو مزیره»، منشی خود ازدواج می نماید. در همان سال به دعوت اداره اطلاعات جنگ به نیویورک رفته و در تهیه فیلم «سلام بر فرانسه» همکاری می نماید. سال بعد فیلم «جنوبی» را برای یک کمپانی مستقل می سازد:

«جنوبی» بخت دیگری را نیز سر راهم قرار داد. در حقیقت باز گشتم



می‌نویسد: «باید بگویم که هاری از اشتباه و خطا ناپذیر است و دلیل اصلی آن این است که فلسفه زندگی سینمایی رنوار که به صورت رازی حرفه‌ای درآمده، تنها یک چیز است: «آشنایی با مفهوم واقعی زندگی».

به خاطر همین آشنایی دقیق بود که رنوار موفق شد تا زنده‌ترین و واقعی‌ترین فیلم‌های جهان را بسازد. فیلم‌هایی که بعد از چهل سال هنوز جذابند و هر زمانی که به نمایش درآیند نفس می‌کشند. رنوار را استاد رئالیسم شاعرانه می‌نامند. زیرا واقعیت تلخ و خشونت‌بار از نگاه شاعرانه او تلطیف داده شده و خلق می‌شود. اولریش گرگور می‌نویسد: «فیلم‌های او تنها تمهد اجتماعی او نیستند، بلکه همچنین نگاهی دارند به روابط اجتماعی. این فیلم‌ها سنخ‌هایی را مشخص می‌کنند و رویدادها و تعارض‌هایی را از زبان حال به نمایش می‌گذارند. این آثار، در شکل کلی خود، با آن که جنبه‌ای شخصی و مستقل دارند، برخوردار از حساسیت‌اند و اغلب امپرسیونیستی. در این آثار هیچ‌گاه واقعیت‌ها از دیدگاه ذهنی نگریسته نمی‌شود.» و آندره بازن نیز در این باره می‌نویسد: «حس تصویری ژان رنوار پیش از همه در اهمیتی که او برای تکنیک اشیاء در ارتباط با یکدیگر قائل است جلوه پیدا می‌کند. او درخت را فدای جنگل نمی‌کند. رئالیسم سینمایی حقیقی او در اینجا نهفته است نه در علاقه‌اش به سوزن‌های ناتوریستی. وی در بررسی سینمای رنوار می‌نویسد: رنوار فیلم‌هایش را نه در اطراف موقعیت‌ها و تحولات دراماتیک بلکه پیرامون موجودات، اشیاء و واقعیت بنا می‌کند. این نکته، علاوه بر آن که روش او را در مواجهه با بازیگران و جرح و تعدیل سناریو بیان می‌کند، کلید درک نحوه فیلمسازی او را نیز در اختیار ما قرار می‌دهد. هیچکس بهتر از رنوار به ماهیت واقعی سینما پی نبرده و به اندازه او در رها ساختن آن از قید شباهت‌های مبهم نقاشی و تئاتر موفق نبوده است.»



به صنعت سینمای آمریکا به این فیلم بستگی داشت.»
ژان آرزو داشت با این فیلم خواسته‌های او را درک نمایند:
«امیدوار بودم مرا بدون آن که مجبورم کنند نظرات شخصیم را دور بریزم بپذیرند.»

او تصمیم داشت با درآمد حاصله از این فیلم شرکت مستقل فیلمسازی خود را تأسیس نماید و در آنجا به تهیه فیلم‌های کم‌خرج و تجربی با حضور بازیگران تازه کار یا «بدشانس» بپردازد. هر چند او نتوانست به خواسته خود جامه عمل بپوشاند، اما نمایش فیلم موفقیت آمیز بود:

«این موفقیت برایم آرامش خاصی را به همراه می‌آورد.»
در ۱۹۴۶ رنوار آخرین فیلم خود را در هالیوود، برای کمپانی آر.ک. او. ساخت. فیلمی که باعث شکست او و بازگشتش به فرانسه شد.

«در ساحل، باعث شکست من و پایان کار بود. وقتی می‌گویم پایان کار، گسترده‌ترین مفهوم آن را در نظر دارم. دیگر هرگز فیلمی در یک استودیوی آمریکایی نساختم.»
رنوار هرگز نتوانست جذب سیستم فیلمسازی هالیوود شود. هر چند مدیران آن او را مورد تحسین قرار می‌دادند، اما هرگز از سوی آنان درک نشد.

رنوار در باره دوران فیلمسازی در آمریکا و تجربیات بدست آورده‌اش می‌گوید: «هر چند از ساختن فیلم‌های اولیه‌ام در آمریکا پشیمان نیستم، به طور یقین می‌دانم که آن‌ها حتی نزدیک به آرمانی که من برای آثارم در نظر گرفته بودم، نیستند. آنها نتیجه هفت سال امیدهایی هستند که هرگز به ثمر نرسیدند؛ هفت سال فریب خوردگی....»

سال ۱۹۴۵، ژان در بازگشت به فرانسه به مناسبت دوهزارمین سال بنیانگذاری شهر «آرل» اجرای زنده‌ای از نمایش «ژولیوس سزار» شکسپیر را بر روی صحنه برد. او برای این نمایش از تعداد زیادی بازیگر غیرحرفه‌ای استفاده کرد، و نخستین کار تئاتریش با موفقیت روبرو گشت. ده سال بعد به دعوت لسللی کارون، بازیگر تئاتر و سینما، یکی از نمایشنامه‌های خود را به نام «اروت» روی صحنه برد: «نمایش کاملاً دیوانه‌واری بود، اما تماشاگران آن را می‌پسندیدند.»

در سال ۱۹۶۰ به تدریس تئاتر در دانشگاه برکلی کالیفرنیا می‌پردازد و سال‌های آخر زندگی خود را در نیویورک به سر برد. رنوار در سال ۱۹۷۴ کتاب «زندگی من و فیلم‌هایم» را منتشر ساخت. در مراسم اسکار ۱۹۷۵، یک اسکار افتخاری برای مجموعه آثارش دریافت کرد و در ۱۹۷۷ به درجه «لژیون دونور» فرانسه نایل شد.

ژان رنوار سبرانجام سال ۱۹۷۹، در هشتادوینچ سالگی ژربرولی هیلز لوس آنجلس درگذشت.

ژان رنوار هنرمندی بزرگ و فیلمسازی توانا بود. او با بهره‌گیری از نبوغ و تخیل خویش آثاری خلق نمود که بازتاب نگاه شاعرانه وی بود.

فیلم‌هایش تأثیر بسیاری در توسعه و تکامل زبان سینما داشته و سرشار از نوآوری بودند. فرانسوا تروفو در باره سینمای رنوار

از همه فیلم‌ها بالاتر (۱۹۶۱)

● چارلستون ۱۹۲۷

فیلمنامه: پی یر لسترینگز. فیلمبردار: ژان باشله.
محصول فرانسه
یک رویای شبه سوررئالیستی در مورد رقص.

● مارکیتا ۱۹۲۷

فیلمنامه: پی یر لسترینگز. فیلمبرداران: ژان باشله، ریموند آنل.
محصول فرانسه
مارکیتا که خواننده دوره گردی است مورد علاقه و توجه شاهزاده‌ای روسی واقع می‌شود و با او به مدارج عالی می‌رسد. ولی این موفقیت دوامی ندارد و او بار دیگر سقوط می‌کند.
شکست تجاری «نانا» رنوار را واداشت تا برای جبران پرداخت بدهی‌های آن پیشنهاد ساخت مارکیتا را بپذیرد و عملاً وارد سینمای تجاری گردد.

● دختر کوچولوی کبریت فروش ۱۹۲۸

کارگردان: رنوار، با همکاری ژان تد سکو
فیلمنامه: رنوار، براساس داستانی از هانس کریستین آندرسون.
فیلمبردار: ژان باشله
موسیقی: مانوئل روزنتال. بازیگران: کاترین هسلینگ، ژان استوره، امی ولز، مانوئل ربی. محصول فرانسه
روایتی از قصه آندرسون در قالب معاصر.
رنوار و همکارش تدسکو با دوری از فضاهای رئالیستی (که در آثار پیشین او طبیعت و مناظر طبیعی عمدتاً الهام‌بخش رنوار بوده است)، و استفاده از دکورها، به خلق دنیایی تخیلی و فانتزی گونه داستان زیبا و جذاب هانس کریستین آندرسن می‌پردازند.

● بی‌کاره ۱۹۲۸

فیلمنامه: رنوار، کلود همین. فیلمبردار: ژان باشله. بازیگران: ژرژ پومیه، میشل سیمون، فلیکس اودار. محصول فرانسه
شاعری اشرافزاده، کم حافظه و سرهم‌بندی کن را که زندگی راحتی دارد به خدمت وظیفه می‌برند، او که برای زندگی در سرباز خانه آمادگی ندارد، دائماً خود را دچار مشکل و دردسر می‌کند.
یک فیلم کمدی و سرآغاز همکاری میشل سیمون، بازیگر توانا با رنوار.

● مبارزه در شهر ۱۹۲۹

فیلمنامه: هنری دوپوی - مازول، تولید: انجمن فیلم‌های تاریخی.
بازیگران: آلدونادی، ژاکی مونیه، اندیک ریورو. محصول فرانسه
درامی تاریخی که رنوار برای گریز از مشکلات مادی خود ساخت آن را پذیرفت.

● سرزمین خوشنبتار ۱۹۲۹

فیلمنامه: هنری دوپوی - مازول، آندره ژاگراشمیت.
فیلمبرداران: مارسل لوسین، موریزه. تولید: فیلمهای تاریخی با همکاری دولت فرانسه
بازیگران: ژاکی مونیه، انریک ریورو، دایانا هارت، ژاک بکر.



● فیلمشناسی:

● دختر آب ۱۹۲۴

فیلمنامه: پی یر لسترینگز. فیلمبردار: ژان باشله. بازیگران: کاترین هسلینگ، پی یر لسترینگز، پی یر شامپانی، پی یر رنوار.
صامت، محصول فرانسه
«دختر آب» که پدر ملوان او غرق شده از دست عمومی دائم الخمر و خبیث خود می‌گریزد. با پسر جوان کولی و مادر او آشنا می‌شود و به آنها می‌پیوندد. روستای محل زندگی کولیاها در اثر حضور دختر دستخوش آشوب می‌شود و ...
نخستین فیلم رنوار که به گفته او از کنار هم قرار گرفتن کاترین هسلینگ و جنگل فوتن بلو پدید آمده «ما فیلمنامه‌ای ترتیب داده بودیم که کیفیتهای فتوژنیک همسرم (هسلینگ) را از طریق آن نشان دهیم و در این راه، افسون جنگل فوتن بلو هم به ما کمک کرد».

● نانا ۱۹۲۶

فیلمنامه: پی یر لسترینگز، براساس رمان امیل زولا. فیلمبرداران: ژان باشله، کارل ادوین کوروین، ام آسلن و سایرین. طراح صحنه: کلود اوتان لارا. بازیگران: کاترین هسلینگ، ورنر کراوس، ژان آنجلو، ریمون گرن، والسکاگرت، پی یر شامپاین
محصول فرانسه

دختری از محلات پست به بدکاره‌ای اشرافی مبدل می‌شود و به تحقیر طبقه‌ای که مسئول زندگی نکت‌بار پیشین اوست می‌پردازد. «نانا» را به این دلیل ساختم که ستایشگر اشتروهایم بودم، ولی خواستم فیلمی بسازم که نه یک تقلید هنر اشتروهایم بلکه ادای دینی به او باشد».

یکی از فیلم‌های مهم رنوار که تحت تأثیر «همران احمق» اشتروهایم ساخته شد و ارزش خاصی در میان فیلم‌های صامت او دارد. وی در این فیلم به دنبال دستیابی به نوعی امپرسیونیسم ذهنی بود.

جوانی فرانسوی که برای ملحق شدن به عمویش با کشتی عازم الجزایر است، با زن جوانی آشنا می‌شود و در سرزمین جدید خود، احساس عاشقانه به او پیدا می‌کند و زمانی که زن را می‌ربایند، ترتیب نجات او را می‌دهد.

درامی تاریخی به مناسبت یکصدمین سال غلبه فرانسه بر الجزایر. آخرین فیلم صامت. رنوار و از آثار تجاری او.

● **سهال بچه ۱۹۳۱**

فیلمنامه: رنوار. **فیلمبرداران:** تئودور اسپار کوهل، روزه اوبر. **بازیگران:** میشل سیمون، لووینی. مارگریت پیهری، الگوالری، فرنلد. **محصول فرانسه.**

صاحب کارخانه پلاستیک سازی در تلاش جوش دادن معامله با آقای شالوآ برای ساختن دویست هزار لگن نشکن برای ارتش است. در همین زمان، هم و غم عیال آقای شالوآ بیوست بچه آنها است. که به آقای شالوآی بدبخت هم سهل می‌خوراند.

رنوار این فیلم را بر اساس داستانی از «دوه» ساخت. موفقیت تجاری فیلم برای او سرنوشت ساز بود. این کمندی کم خرج توانست با سودی که نصیب تهیه کنندگانش می‌نمود، راه فیلمسازی رنوار را همواره کرده و آزادی عمل بیشتری برای او به ارمغان آورد.

● **ماده سنگ ۱۹۳۱**

فیلمنامه: رنوار. **فیلمبرداران:** تئودور اسپارکول، روزه اوبر. **لدوین:** مارگریت رنوار. **بازیگران:** میشل سیمون، ژانی مارز، ژرژ فلامان، ژان ژرژ، الکساندر رینیو، مادلن بروبه. **محصول فرانسه**
کارگر جوانی که به دلیل ذوق و سلیقه‌اش در نقاشی پیشرفت کرده دیوانه وار عاشق زن هرزه‌ای می‌شود. او که دیگر تاب تحمل خنده‌های زن و شنیدن پزواک نفرت‌انگیز آن را ندارد او را به قتل می‌رساند.

«ماده سنگ» قرار بود که نقطه عطف کار سینمایی من باشد. معتقدم که در این فیلم به سبکی که آن را واقع‌گرایی شاعرانه می‌نامم نزدیک شده‌ام.

از فیلم‌های برجسته رنوار در دهه سی و اقباس از رمان «ژرژ دولافور» شاردیه. او در این فیلم از دیدگاه کاملاً رئالیستی به بررسی و تحلیل اجتماعی برخی از جنبه‌های زندگی در محیط هنری پاریس می‌پردازد. رنوار در دومین فیلم ناطق خود به گونه‌ای خلاقانه از عنصر صدا، کیفیتهای صوتی و عمق میدان در پرداخت شخصیت‌های اثرش سود جست، و توانست فیلمی براساس اندیشه و آرزوهای خود، بدون توجه به خواسته‌های تهیه کنندگان خلق کند. میشل سیمون با بازی در این فیلم به اوج خود می‌رسد. ماده سنگ از سوی منتقدان مورد استقبال قرار گرفت اما از طرف تماشاگران با شکست روبرو شد.

● **شب چهارراه ۱۹۳۲**

فیلمنامه: رنوار، براساس داستانی از «ژرژ سیمون». **فیلمبرداران:**

مارسل لوسین، آسلین. **لدوین:** مارگریت رنوار. **بازیگران:** پی‌یر رنوار، وینا وینفرید، ژرژ کودریا، ژرژ تروف. **محصول فرانسه**
با پیدا شدن جسد یک دلال الماس اهل آمستردام در وضعی مشکوک در یکی از شهرهای کوچک شمال پاریس، کارآگاه مگره مامور تحقیق می‌شود.

رنوار ستایشگر و تحسین‌کننده «ژرژ سیمون» جنایی‌نویس مشهور فرانسوی بود. وی امیدوار بود بتواند با راز و خیال پردازی، فضای خاص و اسرارآمیز داستان سیمون را به تماشاگر القاء نماید. او می‌گوید: «فقط یک قدم از کوشش برای به پرده بردن آنچه او (سیمون) با توانایی در کتابهایش به انجام می‌رساند فاصله داشتیم. آن یک گام ساختن شب در چهارراه بود.»

● **بودوی نجات یافته از آب ۱۹۳۲**

فیلمنامه: رنوار، براساس نمایشنامه «رنه فوشوآ».

دستیار کارگردان: ژاک بکر.

بازیگران: میشل سیمون، شارل گبرانوال، ماکس دالبان، ژان داسته، سورین لرجینسکا. **محصول فرانسه**
ولگردی آواره از اینکه اقدام به خودکشی‌اش ناموفق بوده، چندان راضی نیست و خانواده‌یی را که او را نجات داده‌اند را مورد آزار قرار داده و به ستوه می‌آورد.

رنوار با تفسیر در نمایشنامه «فوشوآ» شخصیتی خلق کرد که سمبول روح آشفته، بی‌بند و بار وطنیانگر برضد ارزش و معیارهای بورژوازی است.

میشل سیمون در ارائه نقش «بودوه»، انسانی که دارای روح ناآرام و هرج و مرج طلبانه‌ای بود از آزادی عمل بسیاری برخوردار گشت و توانست با درخشش چشمگیر شخصیتی گیرا خلق نماید. رنوار در این باره می‌گوید:

«این فیلم را به میشل سیمون مدیون هستم.»

● **شوقار و دار و دسته ۱۹۳۲**

فیلمنامه: رنوار، روزه فردنیان. **فیلمبردار:** ژل. موند ویلروز. ریو.

لدوین: مارگریت رنوار. **بازیگران:** شارپن، جین لوری، ژرژ پومیه، **محصول فرانسه**

رنوار این فیلم را براساس نمایشنامه‌ای از «روزه فردنیان» ساخت.

● **مادام بوواری ۱۹۳۳**

فیلمنامه: رنوار، براساس رمانی از گوستاو فلوربر. **فیلمبردار:** ژان باشله. **لدوین:** مارگریت رنوار. **موسیقی:** داریو میلهو. **بازیگران:** والتین تسیه، پی‌یر رنوار، ماکس دیولی، دانیل لکورتوا، فرنان فابر. **محصول فرانسه**

در قرن نوزدهم، دختری جوان و احساساتی که با یک پزشک بی‌روح شهرستانی ازدواج کرده است، چیزی نمی‌گذرد که خسته و دلزده می‌شود، پس از ماجرای عشق سخت مقروض می‌شود و سرانجام با زهر خودکشی می‌کند.

رنوار در باره این فیلم می‌گوید: مادام بوواری پروژه‌ای است که

در آن کوشیدم پسزمینه‌ای واقعی را با استیله‌ترین بازیگری ممکن در آمیزم.... افتخار می‌کنم که آن را بازسازی کرده‌ام. مردی که فیلم مرا دوست داشت، برتولت برشت بود و چون من او را خیلی تحسین می‌کنم، نظر او بزرگترین پاداش من برای این فیلم بود.

● تونی ۱۹۳۵

فیلمنامه: کارل اینشتاین و رنوار، براساس طرحی از ژ. لوور. **فیلمبردار:** کلود رنوار. **موسیقی:** اوژن بوتسی تدوین: مارگریت رنوار، سوزان دوترویه. **بازیگران:** شارل بلاوت ادوارد دلمون، ماکس والبان، ژنی الیا، آندرکس، سلیا مونتالون، بوتسی.

تهیه‌کننده: مارسل پانیول. **محصول فرانسه**

تونی کارگر ایتالیایی برای یافتن کار به پروانس می‌آید. او عاشق زن صاحب کارش می‌شود، ولی بعد از مدتی با او قطع رابطه می‌کند و با دختری اسپانیایی که به زور به ازدواج با عموی خود تن داده آشنا می‌شود. اما تمام این ماجراها با پایانی غمبار مواجه می‌گردد.

«این فیلمی است که به یکی از بحرانهای رئالیسم من مربوط می‌شود و نشانه تحقق رویای من از واقعگرایی سازش‌ناپذیر است.... تونی جدایی من از مفهوم سلطه فرد را تسریع کرد و من اهمیت یگانگی را درک کردم.»

رنوار «تونی» را در محل‌های واقعی و خارج از استودیو فیلمبرداری کرد. او با تاکید بر طبیعی بودن همه چیز دوربین خود را به میان مردم کوچک و بازار برده و از مناظر طبیعی و خانه‌ها استفاده نمود. وی حتی با گریم نیز مخالفت بود و تا جایی پیش رفت که در انتخاب بازیگران سعی کرد تا به واقعیت اجتماعی نقشه‌ایشان نزدیکتر باشند.

این فیلم از حیث شیوه ساخت و مضمون اجتماعی پیش در آمدی بر جنبش نئورئالیسم ایتالیا محسوب می‌شود. لئون موسیناک در زمان نمایش فیلم نوشت: «کیست که از بیان مستقیم، ساده، خوددار و بنابرین موثر روحیات واقع‌گرایانه این مردان و زنان، وحشیگری بدوی برخی از آنان، بزرگ منشی برخی و خشونت آنهایی که «شهر» به باد استهزایشان گرفته، یعنی بیان خشونت اجتماعی، تاثیر نپذیرد؟ کیست که بتواند از احساس طبیعی بودن که فیلمساز با چنان توانایی، نرمی و درک فنی آفریده است اجتناب ورزد؟»

تصاویر هنری ژان رنوار سرشار از آن گونه واقعیت است که سینما می‌طلبد. در تونی چنان مبانی استواری وجود دارد که می‌توان تجزیات ضروری سینمای ناطق را بر آن استوار کرد. بی‌شک داستان واقعی تنها نقطه شروع چنین تحولی نخواهد بود بلکه رئالیسمی که این گونه داستان می‌طلبد در حقیقت یکی از مسلم‌ترین همراهان آن است.

● جنایت آقای لانو ۱۹۳۶

فیلمنامه: ژاک پرهور، براساس طرحی از ژان رنوار، ژان کاستانیه. **فیلمبردار:** ژان باشله. **موسیقی:** ژان ونیه. **تدوین:** مارگریت

رنوار. **بازیگران:** رنه لوفور، ژول بری، فلورن، نادیا سبیر سکایا سیلویا باتای، مارسل لوسک، موریس باکه، هانری گیزول، مارسل دوآمل. **محصول فرانسه**

وقتی شایعه کشته شدن رئیس متفور یک چاپخانه را، کارگران باور می‌کنند. به صورت تعاونی به اداره آن می‌پردازند. و وقتی که رئیس پیدایش می‌شود. کارگران او را می‌کشند.

جنایت آقای لانو تنها فیلمی بود که «ژاک پره ور» و «رنوار» با هم همکاری داشتند. رنوار این فیلم را با کمک اعضای رادیکال تئاتر فرانسه (با نام گروه پیشرو) و در باره اتحاد کارگران بر ضد سرمایه‌داران ساخت. آندره بازن آن را یکی از زیباترین آثار رنوار و یکی از بارزترین نمونه‌هایی که دلالت بر استعداد و تنوع کارگردان آن می‌کند دانسته است. و فرانسوا تروفو می‌نویسد: قدرت شاعرانه فیلم ناشی از پیوند استعدادهای رنوار و پرهور نیست بلکه از ناهمگونی مقاصد این اتحاد ریشه می‌گیرد. در میان تمام فیلم‌های رنوار این فیلم خود انگیزخته‌ترین آنهاست: غنی‌ترین در کار دوربین، سرشارترین از زیبایی ناب حقیقت. در یک کلام: فیلمی مشحون از ظرافتی ملکوتی است.

● زندگی مال ماست ۱۹۳۶

فیلمنامه: رنوار با همکاری ژاک بکر، ژان پل لوشانوا، ژاک برونیوس، هانری کارتیه برسون، موریس لیم، پیراوتیک، آه، زوبودا. **فیلمبرداران:** ژان بوزگون، کلود رنوار، آلن دوارنیو ژان ایستار. **موسیقی:** سرودهای جبهه خلق. **تدوین:** مارگریت رنوار. **بازیگران:** ژولین برتو، مادلن سولوین، ژان داسته، مارسل دوآمل، گاستون مودو، ژاک بکر، ژان رنوار. **تهیه‌کننده:** حزب کمونیست فرانسه

«زندگی مال ماست، مرا با مردمی که واقعاً به طبقه کارگر عشق می‌ورزیدند، آشنا کرد.»

رنوار این فیلم کوتاه و تبلیغاتی را با استفاده از فیلم‌های خبری و تصاویر بازسازی شده به نشانه همستگی با کارگران، برای حزب کمونیست فرانسه ساخت. نمایش فیلم نیز تا سال ۱۹۶۹ در فرانسه بصورت محدود ادامه یافت.

● گردش در بیلاق ۱۹۳۶

فیلمنامه: رنوار، بر اساس داستانی از گئی دوموپاسان. **فیلمبردار:** کلود رنوار. **تدوین:** مارگریت رنوار، مارنیت کادی. **موسیقی:** ژوزف کوسما بازیگان: سیلو باتی، ژرژ سن، ژاک بورل. **محصول فرانسه**

اواسط قرن نوزدهم، یک بازرگان پارسی و خانواده‌اش در یک روز تعطیل به خارج شهر می‌روند و یکی از دختران آنان در خلال این بیکنیک عاشق می‌شود.

«انتخاب موپاسان به یک دلیل خیلی ساده صورت گرفت: من عاشق او هستم. و یک دلیل دیگر این بود که داستان مرا محدود نمی‌کرد.»



رنوار سازگار نبود.
در اعماق جایزه لویی - دلوک را برای رنوار به ارمغان آورد.

● توهم بزرگ ۱۹۳۷

فیلمنامه: شارل اسپاک و ژان رنوار تدوین: مارگریت رنوار موسیقی:
ژوزف کوسما فیلمبرداران: ماتراس، کلود رنوار بازیگران: ژان گابن،
پی یر فرستا، اریش فن اشتره‌هایم، دالیو، گانتون مودو. محصول
فرانسه

زندانیان فرانسوی جنگ جهانی اول در قلعه‌ای متعلق به یک
اشرافزاده آلمانی اسیرند. آنها بتدریج یاد می‌گیرند که مرز میان
آدم‌ها چیزی جز وهم نیست.
«هدف اصلی من همان هدفی بود که آن را از آغاز کار فیلمسازیم
دنبال کرده بودم: بیان انسانیت مشترک انسانها».
رنوار توهم بزرگ را براساس خاطرات دوران جنگ و خدمت
در نیروی هوایی ارتش فرانسه قبل از آغاز جنگ جهانی دوم ساخت
. فرانسوا تروفو در نقد فیلم نوشت: بنیادی‌ترین فکر فیلم همان
مفهومی است که بعدها در «مارسی‌یز» و البته قاعده بازی تکرار
می‌شود. یعنی این نکته که جهان افقی تقسیم‌بندی شده است و نه
عمودی. رنوار به روشنی توضیح می‌دهد که فکر طبقات باید باقی
بماند بیشتر از همه به دلیل اینکه برخی از طبقات تنها در درون
خودشان از بین می‌روند. از طرف دیگر مرزهای بین‌المللی که ریشه
تمام سوء تفاهات در میان مردم دنیا هستند باید از بین بروند. توهم
بزرگ شاید از تمام آثار دوره فرانسوی رنوار پیچیدگی کمتری
داشته باشد.

این فیلم در جشنواره ونیز سال ۱۹۳۷ موفق به کسب جایزه
ویژه هیئت داوران گردیده اما نمایش آن در آلمان و ایتالیا ممنوع

یکی از شاهکارهای رنوار که به دلیل مشکلات مالی ناتمام ماند، و
بعدها در سال ۱۹۴۶ به عنوان فیلمی کوتاه تدوین و به نمایش
درآمد.

اولریش گرگور در باره این فیلم می‌نویسد: رنوار موفق شد هنر
توصیف نویسنده زا به زبان ظریف سینمایی برگرداند: جویبار آرام،
شاخساران لرزان، گرمای موج و سنگین ظهر که سراسر در تصاویر
سینمایی جان می‌گیرند، ویژگی‌های مناظر فرانسه را مجسم
می‌سازند.

● در اعماق ۱۹۳۶

فیلمنامه: ژاک کومیانی، شارل اسپاک، یوجین زامیاتین، براساس
نمایشنامه‌ای از ماکسیم گورگی. فیلمبردار: ژان باشله. تدوین:
مارگریت رنوار. موسیقی: ژان وینه، بازیگران: لویی ژووه، ژان گابن،
ژولی آستور، ولادیمیر سوکولوف. محصول فرانسه

شرح تضاد و برخورد انسانهای سرخورده‌یی که جایی در
اجتماع ندارند.

«مشکل من حفظ خلوص روح گورگی بود، اینکه آن را بی‌هیچ
سازشی حفظ کنم...»

نمایشنامه «ماکسیم گورگی» با تغییراتی که رنوار در آن داد - و
مورد تأیید خود گورگی نیز بود - تبدیل به فیلمی شد که از لحاظ
تجاری موفقیت آمیز بود. اما آیا رنوار در انتقال فضا و موضوع
داستان موفق بوده است یا خیر؟ اولریش گرگور در این باره
می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که انتقال موضوع داستان به محیط
فرانسوی چندان موفقیت آمیز نبوده است و تنها تأکید دارد بر غیر
عادی بودن شخصیتها... و محتوای اثر «گورگی» را به درستی
بازتاب نمی‌دهد. و هنری لانگلو نیز می‌نویسد: اثر ناهمگون و
نامتوازن است و انسجام کافی ندارد و موضوع با سرشت ناتورالیستی

شد. همچنین اسکار بهترین فیلم خارجی زبان سال ۱۹۳۸ را برای سازنده‌اش به ارمغان آورد و در رأی‌گیری سال ۱۹۵۷ در بروکسل به عنوان یکی از دوازده فیلم تاریخ سینما شناخته شد. توهم بزرگ یکی از شاهکارهای تاریخ سینما محسوب می‌شود.

● مارس ۱۹۳۸

فیلمنامه: رنوار، کارل کوخ، مارتل در یفوس و خانم در یفوس. فیلمبرداران: ژان بورگوئن، ا. دوارینو، تدوین: مارگریت رنوار، بازیگران: پی یر رنوار، لیزا دلانار، لئون لاریو، لویی ژووه. محصول فرانسه.

رخدادهای انقلاب کبیر فرانسه از دید اهالی مarse یز، شاه و اشراف.

رنوار در این فیلم از رژه پاریس و داوطلبان مarse یز و نیز فتح توپلری که باعث سرنگونی سلطنت شد سخن می‌گوید. او در کنار این ماجرا تاریخی زندگی روزمره برخی از قهرمانان را نیز نشان می‌دهد. رنوار در این باره می‌گوید: ما از لویی شانزدهم تا رویدر، از ملکه تا دختر کارگر، و از کاخ تا خیابان‌ها را در فیلم نشان دادیم. ژرژ سادول در باره این فیلم می‌نویسد! منظور رنوار از ساختن این فیلم خلق نوعی فیلم مستند از مردمی بود که در جریان انقلاب شرکت داشتند. در فیلم از تخیل‌گرایی و دراما تیزه کردن نشانی نیست، تاثیر آن در طبیعی بودن و کوشش برای تصویر کردن جزئیات سیمای انسان در زمینه تاریخ، نهفته است.

● دیو درون ۱۹۳۸

فیلمنامه: رنوار، براساس داستانی از «امیل زولا». فیلمبرداران: کورت کوران، کلود رنوار. تدوین: مارگریت رنوار. موسیقی: ژوزف کوسما. بازیگران: ژان گابن، سیمون سیمون، فرناندلو، ژولین کارت. محصول فرانسه

این فیلم اشتیاقم را جهت دستیابی به واقعگرایی شاهزانه بیشتر کرد.

رنوار از رمان زولا تنها قصه عشق راه آهن را حفظ کرده است. وی می‌نویسد: سعی می‌کنم پیش از آنکه به وحدت مکان و زمان فکر کنم، وحدت حوادث را دریابم. هر چند دیو درون به مراتب برتر از توهم بزرگ بود و بسیار بعید بود که با شکست تجاری رو به رو شود اما حملات شدیدی که به آن شده، از موفقیتش جلوگیری کرد.

● قاعده بازی ۱۹۳۹

فیلمنامه: رنوار، کارل کوخ، براساس رمان «آلفرد دوموسه». فیلمبرداران: ژان باشله، ژ. پ. آلفن. بازیگران: مارسل دالیو، نورا گرگور، رولان توتن، ژان رنوار. محصول فرانسه

آندره خلیان جوان، عاشق مارکیز دولاشزنه می‌شود ولی

نمی‌داند که اولین قاعده‌بازی به سبک اشرافی این است که هیچ چیز را جدی نگیرد و بگذارد که بازی ادامه یابد. وقتی این قانون زیر پا گذاشته می‌شود چیزی جز رنج و مرگ باقی نمی‌ماند.

و در قاعده بازی آنچه را که می‌دانستم به تماشاگران منتقل کردم. اما مردم این را دوست ندارند. حقیقت، آنها را پریشان خاطر می‌کند.

قاعده بازی شکست بزرگی برای رنوار بود. به گفته سادول تماشاگران مفهوم آنچه را که رنوار تصویر بورژواهای عصر ما، نسامید در نیافتند. وجود یک یهودی و یک اتریشی در میان هنریشگان به ناسیونالیستهای افراطی و ضد سامی‌های فرانسه اجازه داد که فیلم را به عنوان مدرک زنده فساد فرانسه محکوم کنند: عده‌ای دیگر حس می‌کردند که جامعه فرانسه (در این فیلم) به منجلاب کشیده شده است، و برخی آن را منحط و یا غیر قابل فهم می‌دانستند. نخستین نمایش غوغایی به پا کرد و نمایش‌های بعدی با جار و جنجال رو به رو شد. پس از سه هفته فیلم را از سینماها باز پس گرفتند. و در اکتبر ۱۹۳۹، سانسورچیان نظامی آن را به‌سخراب روحیه، اهلام و نمایش را ممنوع کردند.

در نظر خواهی بین‌المللی از منتقدان، قاعده بازی در شمار ده فیلم بزرگ تاریخ سینما جای گرفت.

● توسکا ۱۹۴۰

کارگردان: کارل کوخ. فیلمنامه: رنوار، کوخ، لوکینو ویسکونتی، براساس نمایشی از ویکتورن ساردو. فیلمبردار: اوبالدو آراتا. موسیقی: جاکومو پوچینی. تدوین: جینو برتون. بازیگران: امپریو آر جینتا، میشل سیمون، روسانو براتزی. محصول ایتالیا

فیلمی که رنوار ساخت آن را ناتمام رها کرد و همکاری کوخ ساخت آن را ادامه داد. رنوار می‌گوید: «شنیده‌ام که توسکا یک فیلم عالی است. اما این فیلم انرژی از کوخ است. نه من.»

● مرداب ۱۹۴۱

فیلمنامه: دادلی نیکولز، براساس رمان ورین بل. فیلمبردار: پورلی مارلی. تدوین: والتر تامسن. موسیقی: والتر بوتولف. بازیگران: والتر برنان، والتر هوستن، آن باکستر، دانا اندروز، جان کارادین. محصول آمریکا

یک فراری به مرداب او کفونکی پناه می‌برد و سالها در آنجا می‌ماند. پناهگاه او بر همه آشکار می‌شود، اما کسی جرأت ندارد در آن منطقه خطرناک به جستجوی او برود. نخستین فیلم آمریکایی رنوار که بر اساس یک داستان فلوکلوریک ساخته شد. فیلم نه تنها از سوی منتقدان آمریکایی مورد استقبال قرار نگرفت بلکه از طرف منتقدان فرانسوی نیز طرد شد.

● این زمین مال من است ۱۹۴۳

فیلمنامه: دادلی نیکولز، رنوار. فیلمبردار: فرانک رومن. تدوین: ف. نوتسن. موسیقی: لوتار پرل. بازیگران: چارلز لوتون، جورج ساندرز، موریل اوهارا. محصول آمریکا

داستان فیلم در زمان اشغال فرانسه توسط آلمانی‌ها می‌گذرد و



فیلم نهم بزرگ (۱۹۳۷)

● **خاطرات یک مستخدمه ۱۹۳۶**

فیلمنامه: رنوار، برجس مردیت، براساس رمان «اوکتاویو میریو».
 فیلمبردار: لوسین آندریو. تدوین: لوسین آندریو، جیمز اسمیت.
 موسیقی: میشل میشله. بازیگران: پولت گودار، برجس مردیت،
 فرانسیس اورو، رچینالد اوئن. محصول آمریکا
 فیلمی درباره در هم ریختن جامعه بورژوازی فرانسه
 آندره با زن درباره این فیلم می‌نویسد: «رنوار با این فیلم به کلی
 رئالیسم دوره فرانسوی‌اش را رها می‌کند و هر چیزی را در فیلم به
 طرف غیر معمولی بودن هدایت می‌کند... او بدون هیچ اسماک و
 خودداری با سبکی خیره‌کننده به یکی از اهداف بنیادی و خلاقانه
 خودش می‌رسد: سنتز بین کمدی و جدی. در جایی که قاعده بازی
 یک درام سرگرم‌کننده است، خاطرات یک تراژدی اسلپ استیک
 است که شقاوت و مضحکه را در هم می‌بافد.»

● **زنی در ساحل ۱۹۳۶**

فیلمنامه: رنوار، فرانک دیویس، مایکل هرگان، براساس رمان
 میچل ویلسن. فیلمبردار: لئو تاور، هری وایلد. تدوین: ر. کراس،
 لاین بویر. موسیقی: هانس آسپلر. بازیگران: جوان بنت، رابرت
 رایان، چارلز بیکفورد. محصول آمریکا
 وقت گذرانی یک افسر گارد ساحلی با همسر نقاشی سادیت،
 می‌رفت تا به فاجعه‌ای منجر شود.

در باره تضادهای درونی مدیر مدرسه‌ای بود که از آلمان‌ها
 می‌ترسید، و گرچه تصمیم گرفته بود خود را در مسایل سیاسی
 درگیر نکند، به یک قهرمان تبدیل شد.
 همکاری دادلی نیکولز با رنوار در این فیلم نیز ادامه یافت. این
 فیلم ضد نازی اثری مبین پرستانه در باره نهفت مقاومت فرانسه در
 دوره اشغال نازی بود و هنگامی که در فرانسه به نمایش گذاشته شد
 با انتقاد منتقدان مواجه شد.

● **جنوبی ۱۹۳۵**

فیلمنامه: رنوار، براساس رمان جرج سیوتزری. فیلمبردار: لوسین
 آندریو. تدوین: گرگ تالاس. موسیقی: ورنر جانسن. دستیار
 کارگردان: رابرت آلدریج. بازیگران: زاخاری اسکارت، بتی فیلد،
 بلوآبندی، کارل نایش، نورمن لوید، محصول آمریکا

رنوار در این فیلم به زندگی و مشکلات کشاورزان فقیر در
 جنوب آمریکا می‌پردازد. ویلیام فاکنر، داستان‌نویس مشهور نیز در
 فیلم جنوبی، بعنوان مشاور فیلمنامه‌نویس با رنوار همکاری کرد. ژرژ
 سادول درباره فیلم می‌نویسد: «این گزارش شاعرانه، ساده و رئالیستی
 از تلاش‌های مردی که می‌خواهد روی پای خود بایستد، بهترین فیلم
 آمریکایی رنوار است. او با حساسیت تمام، فشارها و نگرانیهای
 سفید پوست‌های فقیره و غرورها و امیدهایشان را در تلاش کتب
 معاش از خاک کم حاصل جنوب تصویر کرده است.»

رنوار درباره فیلم خود می‌نویسد: «زنی در ساحل نوعی فیلم آوانگارد بود که می‌توانست ربع قرن پیش، مقام بین‌نوسفراتوی خون آشام و کالیگاری داشته باشد».

● رودخانه ۱۹۵۱

فیلمنامه: رامر گارن، ژان رنوار، براساس رمانی از رامر گادن. فیلمبردار: کلود رنوار. تدوین: جورج گال. موسیقی: م.ا. پارتا ساراتی. بازیگران: پاتریشیا والترز، رادا، آدرین کوری، نورا سنوین برن. محصول هندوستان

گوشه‌های از زندگی یک جامعه کوچک انگلیسی که در کنار رود گنگ زندگی می‌کند. «فیلمی که به نظر می‌رسد من بیشتر ابداعات را در آن به کار برده‌ام، در واقع نزدیکترین فیلم من به طبیعت است و این مشاهده دیگری است بر این واقعیت که برنامه‌های انسان ممکن است به نتایج پیش‌بینی نشده‌ی بی‌انجامد».



فیلم فاعدمباری (۱۹۳۹)

● کالسکه زرین ۱۹۵۲

فیلمنامه: رنوار، ج. کرکلند، رنزو آوانزو، جلولو ماچی، ژانت دونیل، با الهام از اثر پراسپر مریمه. فیلمبردار: کلود رنوار. تدوین: ماریو سراندی، د. هاوکیتز. موسیقی: ویو الدی. بازیگران: آنا مانیانی، دانکن لامونت، اوداردو اسپارارو، ریکاردو ریولی. محصول ایتالیا - فرانسه

کامیلا که همراه با گروه نمایش خود در پرو بس می‌برد، عشاق خود را به بازی می‌گیرد، اما دست آخر به عشق واقعی خود، دنیای نمایش، باز می‌گردد.

رنوار در بازگشت به اروپا ابتدا در ایتالیا توقف کرد و فیلم کالسکه زرین را ساخت، که اقتباس آزادی است از اثر «پراسپر مریمه». رنوار در این فیلم، «آنا مانیانی» را در مرکز کمندی پر جنب و جوشی به شیوه «کمندیا دلارته» قرار می‌دهد؛ اما از این فیلم بدون هیجانانگنده‌دار نکته‌پرانی‌های لفظی، بدون رنگ و تحرک، چیزی جز دنیای آشنای اپرت‌ها و دکورها باقی نماند».

● کان کان فرانسوی ۱۹۵۵

فیلمبردار: میشل کلبز. موسیقی: جورج وان پاری. فیلمنامه: آندره پل آنتوان. بازیگران: ژان گابن، فرانسوا آرنول، ماریا فلیکس، ژان روژه کوسیمون.



فیلم رودخانه (۱۹۵۱)

● النان و مردان ۱۹۵۶

فیلمنامه: رنوار. فیلمبردار: کلود رنوار. تدوین: ب. لوین. موسیقی: ژوزف کوسما بازیگران: اینگرید برگمن، ژان ماره، مل فرره، ژان ریشار، ژولیت گره کو. محصول فرانسه - انگلیس
شاهزاده النان با هانری ملاقات می‌کند و از طریق او با ژنرال رولان وزیر جنگ، آشنا می‌شود. النان از جاذبه خود برای اغوای ژنرال در به دست گرفتن قدرت سود می‌جوید. ولی دست آخر به سوی هانری باز می‌گردد.

ژان لوک گودار درباره این فیلم می‌نویسد: «این موتسارتی ترین فیلم رنوار است. نه چندان از نظر ظاهر بیرونی‌اش، نظیر قاعده بازی، بلکه بیشتر از نظر فلسفه‌اش. مردمی که کان کان فرانسوی را تمام می‌کند و کاری النان و مردان آماده می‌شود از نظر روحی کمی شبیه کسی است که کنسرتو برای کلارینت را تمام می‌کند و به فلوت سحرآمیز می‌پردازد. در محتوا همان طعنه و همان اکراه، در فرم همان شجاعت درخشان در سادگی. به این پرسش که سینما چیست؟ فیلم پاسخ می‌دهد: بیشتر از سینما».

● ناهار روی چمن ۱۹۵۹

فیلمنامه: رنوار. فیلمبردار: ژرژ لوک لریک. تدوین: رنه لیشتیگ. موسیقی: ژوزف کوسما بازیگران: پل موریس، کاترین روول، ژاکلین موران، فرنان ساردو. محصول فرانسه
ایتن آلکسی دانشمندی است که در زمینه تلقیح مصنوعی کار می‌کند و به زودی رئیس جمهوری اروپای متحد می‌شود. او با دختری روستایی آشنا و عاشق او می‌شود. آنان از هم جدا می‌مانند ولی درست در آستانه ازدواج، آلکسی و نامزدش دوباره به هم می‌رسند. این فیلم از کیفیت بصری نقاشی‌های امپرسیونیستی و احساس لطیف برخوردار است. هر چند موضوع آن بی‌ربط و ساختار آن ضعیف است.

● وصیتنامه دکتر کوردلیه ۱۹۶۱

فیلمنامه: رنوار. فیلمبردار: ژرژ لوک لریک. تدوین: رنه لیشتیگ. موسیقی: ژوزف کوسما بازیگران: ژان - لویی بارو، میشل ویتولد، تدی بلیس. محصول فرانسه
برداشتی امروزی از داستان دکتر جلیل و آقای هاید، اثر «استیونس». این فیلم تجربی حاصل کار و فعالیت رنوار در تئاتر می‌باشد. او در این باره می‌گوید: «اعتقاد به اینکه شیوه نماهای سریع در سینما بازی بازیگران را خراب می‌کند و جلوی دست و پای او را می‌گیرد، وادارم کرد تا روشی را در کارگردانی آزمایش کنم که در آن بازیگر، خود سرعش را تعیین می‌کند».

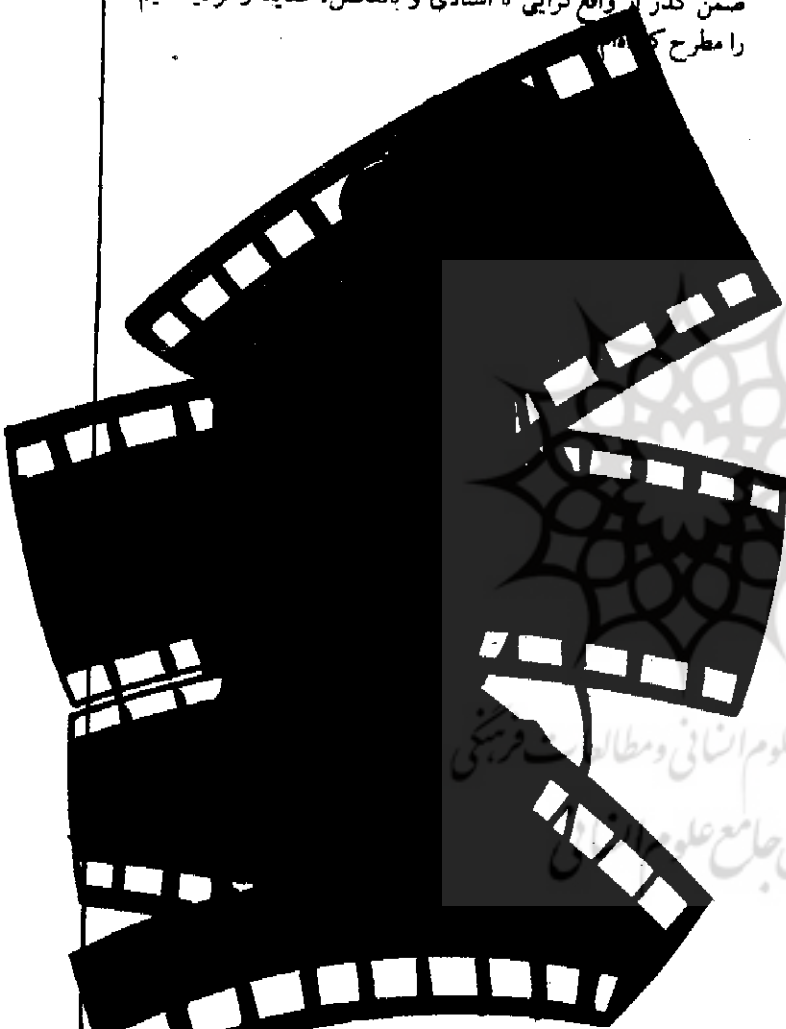
● سرجوخه فراری ۱۹۶۲

فیلمنامه: رنوار، لی لفران، براساس رمان «ژاک پهره». فیلمبردار: ژرژ لوک لریک. تدوین: رنه لیشتیگ. موسیقی: ژوزف کوسما. بازیگران: ژان - پییر کاسل، کلود براسور، کلود ریش، ژان کارسه. محصول فرانسه - اتریش
سرجوخه فرانسوی جوانی در سال ۱۹۴۰ اسیر می‌شود و به یک اردوگاه اسرای زندانی انتقال می‌یابد. او در آنجا دوستان قدیمی

خود را پیدا می‌کند، تصمیم به فرار می‌گیرد و بعد از یک رشته کامیابی‌ها و ناکامیها بالاخره به پاریس می‌رسد.
ژان دوشه در نقدی بر این فیلم می‌نویسد: «سرجوخه فراری فیلمی سرد، روشن و انتزاعی است درباره شخصیت‌هایی در جستجوی گرما و برادری. فیلمبرداری سیاه و سفید و حال و هوای خاکستری و دلنگ کننده‌اش بر نکته اصلی فیلم تأکید می‌کند. نیاز به خورشید و حرارتش».

● تئاتر کوچک من ۱۹۶۹

رنوار این فیلم را پس از هفت سال بیکاری ناخواسته، در چهار قسمت برای تلویزیون فرانسه ساخت. وی می‌گوید: «در این فیلم‌ها ضمن گذر از واقع‌گرایی تا استادی و بالعکس، عقاید و تردیدهای ما را مطرح کرده‌ام».



● برای تحریر این مقاله از کتاب‌های زیر استفاده شده است:

- ۱- فرهنگ فیلم‌های ژرژ سادول، ترجمه: هادی غبرایی. کتاب
- ۲- تاریخ سینمای هنری، اولریش گرگور، ترجمه: دکتر هوشنگ طاهری
- ۳- سینمای فرانسه، از آوانگارد تا رئالیسم شاعرانه. گردآورندگان: غلام حیدری، فریدون خامنه‌پور
- ۴- زندگی من و فیلم‌هایم، ژان رنوار، ترجمه: بهروز تورانی و نشریات دنیای تصویر شماره ۱۵، و نقد سینما شماره ۳